

فاشیسم دیروز، نئولیبرالیسم امروز!

۶۰ سال پیش، در ۹ ماه مه ۱۹۴۵ و با فتح برلین توسط ارتش سرخ شوروی، حکومت وحشت و ضدبشری ۱۲ ساله‌ی حزب ناسیونال سوسیالیست نژادپرست آلمان به رهبری هیتلر پایان گرفت و با تسلیم امپراتوری ژاپون به رهبری هیرو هیتو در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ جنگ جهانی دوم برای همیشه به تاریخ سپرده شد و عبرتی برای جنگ افروزی گردید که به‌خاطر منافع استثمارگرانه و ستم‌گرانه‌شان، جهان را به‌آتش کشیده بودند.

این جنگ ویران‌گرکه بیش از ۵۰ میلیون قربانی و اروپا و آسیای شرقی و جنوبی ویران شده‌ای به‌جا گذاشت، ناشی از رقابت انحصارات و دولتهای امپریالیستی بود به منظور تقسیم مجدد مناطق نفوذ آنان و در این راستا از میان برداشتن مانع عمده در تحقق این جهان‌گشائی، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که از قطب جهانی کار نماینده‌گی می‌کرد.

هیتلر بر این تصور بود که با تمرکز نیرو قادر خواهد شد این دژ مستحکم کارگران جهان را در اندک زمانی به تسخیر درآورد و در زیر حمایت ضمنی دشمنان انگلوساکسون و فرانسوی اش، که به کرنش در برابر حمله‌ی هیتلر به اتریش پرداخته بودند، حمله وسیع خود را به شوروی در سال ۱۹۴۱ آغاز کرد. مردم قهرمان شوروی و ارتش سرخ کارگران و زحمت‌کشان تحت هدایت دولت و در راس آن حزب کمونیست شوروی، با تحمل ۲۷ میلیون قربانی از فداکارترین فرزندان، با از دست دادن دهها هزار شهر و ده ویران و موسسات تولیدی و خطوط ارتباطی منهدم شده، جلو پیش روی ارتش متجاوز را در استالین‌گراد سد نموده و با وادار ساختن آن به هزیمت و عقب‌نشینی، آزادکردن از جمله لهستان و چکسلواکی، ویران کردن کوره‌های آدم سوزی هیتلری و نجات انسانهای زجر دیده و تحقیر شده در آنها و سرانجام برافراشتن پرچم سرخ بر فراز ساختمان رایشتاک در برلین، نازیسم را از پای درآورد.

امپریالیسم هار ژاپون نیز که در سال ۱۹۳۱ حمله خود به چین را از منچوری آغاز کرده بود از سال ۱۹۳۵ با ارتش سرخ کارگران و دهقانان چین که تحت رهبری حزب کمونیست چین بود به مصاف پرداخت و جنگ نابرابری را به ارتش سرخ چین تحمیل نمود. ارتشی که هنوز جوان بود و با حداقل امکانات و تجهیزات نظامی می‌جنگید. مردم چین نیز با ۲۰ میلیون قربانی سرانجام فاشیسم ژاپون را به زانو درآورده و در این مبارزه‌ی تاریخی از کمکهای سخاوتمندانه‌ی دولت شوروی در آن شرایط سخت بهره‌مندگشت.

شکست فاشیسم، شکست سرمایه‌ی انحصاری هار امپریالیستی بود؛ شکست فاشیسم و پیروزی سوسیالیسم درنبردی تاریخی بشارت دهنده‌ی شتاب‌گیری رهائی ملل تحت ستم استعمار و استثمار جهان، از زیر سلطه‌ی کشورهای امپریالیستی بود که در ۳۰ سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم ارتشهای استعماری را به‌هزیمت کشانند و مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به آزادی سیاسی نسبی دست یافتند؛ شکست فاشیسم و پیروزی سوسیالیسم، قدرت‌گیری طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، جهت کسب حقوق پایمال شده‌اش توسط نظام سرمایه‌داری انحصاری را به‌ارمغان آورد و دولتهای غربی برای حفظ سلطه‌شان مجبور شدند رفرمهائی را به‌نفع توده‌های مردم بپذیرند و "دولتهای رفاه" را در مقابله با سوسیالیسم، اجباراً به‌وجود آورند؛ شکست فاشیسم شکست افسانه‌ی برتری نژاد (در آن زمان: آریائی) بود و در این راستا بشارت دهنده‌ی رهائی سیاهان، سامی‌ها و کولی‌ها از زیر ساطور نژادپرستان سفیدپوست؛ شکست فاشیسم، شکست هم‌دستی مذهب و ایتیکان با فاشیستها بود که کهنه‌ترین و ارتجاعی‌ترین ابزار ایدئولوژیک در دست سرمایه‌های متفوق بوده و هست؛ شکست فاشیسم، شکست سبک کار آن بود که پس از نابودکردن مخالفان داخلی (در اسپانیا، ایتالیا، آلمان و ژاپون)، کمک به طرفداران خود در دیگر کشورها جهت کسب قدرت و یا در قدرت، زمینه را برای تهاجم گسترده به‌دیگر کشورها حتا با ویران‌سازی کامل آن، فراهم ساختند؛ از اتیوپی و شمال آفریقا و نروژ و فنلاند در شمال اروپا تا کشورهای اروپای شرقی و آسیای شرقی و جنوب شرقی و نهایتاً حمله به اروپای غربی و تسخیر آن (به‌جز انگلیس) و بمباران شدید آن کشور.

درس مهمی که این جنگ ضدبشری یکبار دیگر روی آن صحه‌گذاشت این بود که در مقابل ضدانقلاب مسلح و تامغز استخوان ارتجاعی، انقلاب نیز باید مسلح شده و خیال‌واهی نسبت به دشمن مهاجم نداشته‌باشد و برای شکست دشمن هار، مصمم و قاطع و بی‌هراس از مرگ و از شکستهای موقتی، بر دشمن بتازد و مطمئن باشد که پیروزی نهائی از آن اوست.

درس مهم دیگر این بود که اگر در یک جنگ ارتجاعی و تجاوزکارانه، نیروهای ارتجاعی دیگر وارد جنگ می‌شوند، اینان هدفی جز بهره‌گرفتن از جنگ در خدمت مطامع آزمندان‌شان، ندارند. ارتش آمریکا تنها ۳ سال و اندی بعد از شروع جنگ جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۴۴ و زمانی که ارتش فاشیسم هیتلری به سرعت در حال عقب‌نشینی به لانه‌ی ضدانقلابی خود بود، وارد کارزار شد تا جلو پیش روی ارتش سرخ را در اروپای مرکزی سد کند و در عین حال با اشغال اروپای غربی، هژمونی خود را بر جهان امپریالیستی و نهایتاً بر جهان سرمایه‌داری، تحمیل نماید. و چنین شد.

بعد از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا که قرن بیستم را قرن آمریکا نامیده‌بود، تمام امکانات اقتصادی، سیاسی، نظامی و تبلیغاتی خود را صرف آن نمود تا هژمونی خود را بر جهان عملی‌سازد که برپانمودن "جنگ سرد"، "ایجاد پیمان نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو)"، "کمک به مرتجعینی نظیر چیان‌کای‌چک"، "تهدید اتمی شوروی"، "حمله به کره شمالی" و ... نشان‌گر عزم آن در تحمیل خود به‌جهانیان بود. طبق محاسبات مایکل پارنتی (رجوع شود به www.uruknet.com) در بین ژانویه ۱۹۴۶ تا دسامبر ۱۹۸۴، آمریکا بیش از ۲۶۵ بار به‌طور قهرآمیز در خارج از مرزهایش، دخالت نمود. پروفیسور ریموند کنت از دانش‌گاه کالیفرنیا. برکلی نیز، در کتابش "کمدی - تراژدی در لباس قضاوت" - ژوئن ۲۰۰۰، می‌نویسد: "دکترین آمریکا - ناتو در مورد حقوق بشر، تنها در مورد آن مردمی به‌مثابه اصلی انسانی در نظر گرفته می‌شود که به‌منافع استراتژیک آمریکا و ناتو خدمت می‌کنند و نیز تمام آنانی که از نظر ظرفیت‌شان، قابل استفاده در نقشه قدرت‌گیری جهانی آمریکا می‌باشند."

نئولیبرالیسم با درس‌گیری از تجارب شکست خورده فاشیسم، برای تسلط بر جهان شیوه‌های دیگری را پیش کشید که چه از نظر ایدئولوژیک - سیاسی و چه از نظر تشکیلاتی و سبک کاری فرق ماهوی چندانی با شیوه تفکر و عمل فاشیسم دیروزی، ندارد. هدف به‌انقیاد درآوردن کشورهای جهان و به‌کارگیری انهدام‌گری در مقابل کشورهای است که مایل به پذیرش طوق عبودیت آن نیستند. "جنگ تمدنها و فرهنگها"ی (هانتینگتون) و "برتری تمدن غرب مسیحی" و ادعای "خطر نابودکردن این تمدن توسط غیرتمدنها!" (سخنرانی برلوسکونی نخست وزیر ایتالیا در جریان تظاهرات بین‌المللی ضد گلوبالیزاسیون در جنوا)، نسخه‌ی مشابه "برتری نژاد سفید" و "به‌کمک طلبیدن کلیسا و واتیکان" و شعار "آلمان بالاتر از همه"ی نازیستها است. در همین راستا اختراع "خطر اسلام سیاسی" توسط تنوریسینهای پنتاگون و به احتمال زیاد علم کردن کهنه شعار "خطر زرد" در آینده باهدف ایدئولوژیک ایجاد آمادگی روحی در مردم کشورهای غربی برای تهاجم به کشورهای خاورمیانه و آسیای شرقی، هم‌اکنون وسیعاً توسط کار به‌دستان امپریالیسم نئولیبرال به‌کار گرفته‌می‌شود.

در عرصه‌ی سیاسی شعار "در مبارزه علیه تروریسم هر که با ما نیست، برماست!" (سخنرانی بوش پس از بروز حادثه‌ی مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) همان اهداف توسعه‌طلبانه را در هر انسان به‌وجود می‌آورد که توسعه‌طلبی نازیستی (نظیر اتهام زنی به دیمیتروف، مسئول انترناسیونال سوم و دستگیری او به بهانه‌ی آتش زدن رایشتاک و شروع سرکوب کمونیستها در آلمان).

در عرصه‌ی تشکیلاتی نئولیبرالیستها یک گام از فاشیستهای دیروزی جلوتر رفته و با ایجاد نهادهای بین‌المللی نظیر "بانک جهانی"، صندوق بین‌المللی پول"، "سازمان جهانی تجارت"، "ناتو" و ایجاد ارتشهای چندملیتی و ... می‌روند تا با پنبه‌ی "قانونی" این نهادهای بین‌المللی، سر هر خاطی را در درجه اول به ضرب "قانون" از تن جدا کنند و اگر نشد به‌زور اسلحه‌های سوپر مدرن این هدف را متحقق سازند.

در عرصه‌ی سبک کاری نیز نئولیبرالها سالهاست برنامه‌ریزی دقیق و قدم به قدم پیش‌برد کارها را - ظریف‌تر از سبک کار زمخت فاشیستهای ریخته و مشغول پیاده‌کردن آن می‌باشند: در پائین‌ترین سطح مداخله، آنها متوسل به "سازمانهای غیر دولتی" (NGO) می‌شوند جهت تأثیر گذاشتن بر روی مردم و سست کردن پایه مردمی حکومتها؛ اگر این امر ناکافی بود، دامن زدن به خصوصی کردن صنعت و تجارت (بخش خصوصی) و فرستادن "متخصصین" تعلیم‌دیده به کشورهای موردنظر، جهت تخریب وضعیت اقتصادی و متزلزل نمودن پایه‌های حاکمین؛ اگر این کار هم ناکافی بود استفاده از "ماموران همه فن حریف سیا" برای ایجاد تفرقه بین دولتها و نهادهای اجتماعی، ایجاد درگیری و نهایتاً مناسب نمودن شرایط برای شورش یا کودتا؛ اگر این تدارکات هم کافی نبودند، به‌کارگیری مزدوران جهت کشتن رهبران سیاسی با توریته (درکنگو در سال ۱۹۶۱، در رواندا در سال ۱۹۹۴، در عراق و کوبا به دفعات متعدد ناموفق) و نهایتاً چنانچه این تدابیر کارساز نبودند، هجوم و اشغال کشور. (رجوع کنید به کتاب جون پرکینز: اعترافات یک اقتصاد دان مزدور و قاتل) - همانجا

نئولیبرالها پا در جای پای فاشیسم می‌گذارند با قصد ایجاد امپراتوری جهانی سرمایه تحت هژمونی انحصارات فراملی آمریکا! بدین ترتیب جهان بیش از پیش وارد دوره‌ی تلاطمات سیاسی و نظامی شده‌است. فراموش نکنیم که جهان امپریالیستی بیش از ۳ دهه است که وارد دوران رکود و بحران اقتصادی شده و نتوانسته‌است خود را از این بحران با دامنه‌ای بلند، رها سازد. استثمار ملل ضعیف دیگر چندان آسان نیست و جز به‌کارگیری لطائف‌الحیلا و در نهایت زور نمی‌توان بر بحران موجود غلبه کرد. اگر در مبارزه با فاشیسم دیروزی، وجود احزاب با توریته کمونیست و صاحب نفوذ در میان توده‌های کارگر و زحمت‌کش، باعث شد که آنها توانستند ارتشهای منظم و غیر منظم انقلابی را در مقابله با تجاوزگری فاشیسم، سازمان دهند و پوزه‌ی فاشیسم را نهایتاً به‌خاک بمالند، در مقابله با نئولیبرالیسم هر امروز، احزاب با توریته کمونیست بسیار اندک و ضعیف اند، از ارتشهای سرخ قوی که در تمام عرصه‌ها بتواند مانع پیشروی امپریالیستهای هار نئولیبرال شود، خبری نیست، جنبش کارگری جهانی هنوز در پراکندگی به سر می‌برد و این امر کار مقاومت را بسی دشوارتر می‌سازد. اما فاکتور مهم موجود این است که امروز آگاهی مردم جهان به‌مراتب از دوران جنگ جهانی دوم بیشتر شده است. رشد تکنیک و ارتباطات، این امکان را فراهم ساخته که حرکت‌های ارتجاعی و ضدانقلابی نئولیبرالها سریعاً با مخالفت جهانی روبه‌رو می‌شود. کما این‌که قبل از هجوم آمریکا و متحدین‌اش به عراق، بین ۱۵ تا ۳۰ میلیون نفر در سراسر جهان علیه این تجاوز به تظاهرات پرداختند که در نوع خود بی‌نظیر بود. این امر نشان می‌دهد که مردم جهان نظام انحصارات فراملی امپریالیستی را نمی‌خواهند و علیه آن نیز در سطوح مختلفی مبارزه می‌کنند. اما این مبارزات فاقد ارگانهای رهبری کننده راستین می‌باشند تا بتوانند نه به صورت پراکنده و خرده‌کارانه، بلکه به‌صورت مثنی واحد و کوبنده و سازنده، بر فرق جهان‌خواران زده و برای همیشه نظام ظلم و جور سرمایه‌داری را از جلو پای پیش روی خود بردارند. در این جاست که ضرورت متشکل شدن کمونیستهای جهان در احزاب واحد کشوری و جهانی جهت هدایت مبارزات توده‌ای علیه امپریالیسم و تجاوز، بیش از هر زمان دیگری مطرح می‌باشد. در همین راستا است که فرقه‌گرایی و تشتت نظری و سازمانی کمونیستها شدیداً به پیشبرد مبارزه‌ی کارگران و زحمت‌کشان جهان صدمه وارد می‌سازد و باید هرچه زودتر از صف کمونیستها طرد شود.

کمونیستها باید با امید به آینده‌ی درخشان، فعالیت خود را دوچندان کنند. اگر از ویرانه‌های جنگ جهانی اول، انقلاب پیروزمند اکتبر سر بلند کرد، اگر از ویرانه‌های جنگ جهانی دوم میلیارد‌ها انسان از استعمار نجات یافتند، امروز مطمئن باشیم که بشریت مترقی طوق بنده‌گی نئولیبرالیستی را بر گردن نخواهد انداخت و برای به‌زیر کشیدن نظام برده‌گی کارمزدوری به‌پا خواهد خاست. "آینده‌تابناک است و راه پر پیچ و خم، از سختیها و مرگ نهراسیم" (مائو) ابراهیم - ۱۰ آوریل ۲۰۰۵

دو نامه با ۶۲ سال فاصله زمانی!

دیروز و امروز

قرانتس رایگروبه (FRANZ REIHGRUBE) ۲۲ ساله، کارآموز مونتاز، در ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۱ در وین متولد شده است. از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱ کادر انجمن جوانان حزب کمونیست بوده و به دستور همین تشکیلات برای مدتی به عضویت "هیترل یوگند" (سازمان جوانان هیترلری) درآمده بود تا در آن به عملیات تفرقه افکنانه و تخریبی دست بزند. وی مأمور مکتوبات و ارتباط با سربازانی بود که در جبهه جنگ بودند تا این که آنها را به رها کردن صفوف هیترلری ها وادارد. در ۹ ژوئیه ۱۹۴۱ در شهر وین توسط گشتاپو اسیر شد. مسبب این دستگیری خیانت یک عامل پلیس بود که به درون صفوف انجمن جوانان کمونیست نفوذ کرده بود. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۳ در شهر کرمس در کنار دانوبیو توسط دادگاهی به نام "دادگاه خلق سنای پنجم" محاکمه شد و در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۳ در بخش یک شهر وین با دو تن از رفقاییش اعدام شد.

* * *

مادر بسیار محبوبم،

وین - ۸ مه ۱۹۴۳

مادر عزیزم از تو وداع می کنم. چقدر این کلمات وداع، سنگین و ناراحت کننده است. این آخرین کلماتی هستند که برایت می نویسم و به همین دلیل سنگینی آن دو برابر است و شاید بهتر بود که هرگز برایت نمی نوشتم. من کارهای احمقانه بسیاری کردم و امیدوارم که تو این آخرین کار مرا ببخشی. و من می دانم که تو مرا خواهی بخشید، زیرا بی اندازه خوب و مهربان هستی. چقدر برای من رنج و مرامت کشیده ای و چقدر شادی کم داشته ای، از خودم خجالت می کشم و به همین دلیل جدا شدن از این زندگی برایت سخت تر می شود، زیرا در قبال مادرم به آن ترتیبی عمل نکردم که جهان بینی من اقتضاء می کرده است و در نتیجه هنوز وظایفی دارم که باید انجام بدهم. من کور بودم و تنها مبارزه سیاسی را می دیدم و به بقیه چیزها اهمیت نمی دادم. زندگی من به این مبارزه تعلق داشت: مبارزه برای آزادی و بر علیه انقیاد زحمت کشان، مبارزه ای که هر روز ابعاد عظیم تری پیدا می کند. نمی توانستم ناظر این باشم که خلق ها را آن گونه به میدان های جنگ بفرستند، آن گونه یکی را علیه دیگری تحریک کرده و بشورانند تا این که تحت فشار و فرمان ژنرال ها، هم دیگر را از هم بدرند. وقتی که می دیدم زندگی صدها هزار فرد و خانوار بر باد فنا می رود، قلبم می ترکید. در میان این همه درد و رنج، زندگی من از همه چیز خالی شده و تبدیل به یک زندگی بدون معنا شده. تنها یک فکر بود که مرا سر پای خود نگاه می داشت، مبارزه علیه جنگ و علیه آنچه که جنگ از آن زانیده شده بود.

همیشه همه چیز را از تو مخفی کردم. می دانستم که اگر کاملاً در جریان فعالیت های من قرار می گرفتی، بی اندازه می ترسیدی و نگران می شدی و درد می کشیدی. اکنون دیگر نمی توانم چیزی را از تو پنهان بگردانم. می خواهم با تو صحبت کنم تا این که تو فکر نکنی که تو را دوست نداشته ام و تنها برای ایده خودم زندگی کردم. آری این درست است که مبارزه همه زندگی مرا به خود جلب کرده است، ولی در ته قلبم با تمام آن شدتی که عشق یک فرزند نسبت به مادرش اجازه می دهد، دوست داشته ام. اگر این عشق و دوستی را به تو نشان نداده ام، برای این است که بایستی تمام نیروی خودم را صرف مبارزه می کردم. هیچ گاه از سرانجام خودم شکایت نکرده ام و به حال خود نگریسته ام، و اگر یک بار دیده ای که گریه می کنم، آن برای تو بود. من هرگز برای خودم گریه نکرده ام. مادر عزیزم، البته همه انسان ها مانند من نیستند، اگر این چنین می بودند، بشریت از درد و رنج های زیادی در امان می بود. من می دانستم که این مبارزه نه امروز تمام می شود و نه فردا، ولی زمان تصمیم، زمانی که در آن ایده ما پیروز خواهد شد، بسیار نزدیک است. حزب ما در همه جا نفوذ کرده و دیگر نمی توان مانند بیست و پنج سال پیش آن را نادیده گرفت. آینده نامش کمونیسم است و من به خاطر کمونیسم است که زندگی کرده و میمیرم. من نگرانی ها و دردها و رنج های ترا نمی دیدم، گوئی اصلاً وجود نداشتند. ولی اکنون مادر عزیز، چقدر در طی زندانی بودن طولانیم خودم را سرزنش کردم. اگر دوباره آزادی را به دست می آوردم، باز هم نیروی خود را صرف آزادی انسان ها می کردم ولی تمام وقت آزاد خود و عشق خودم را به تو اختصاص می دادم. ولی من آزاد نخواهم شد، من هم از این سرانجام خود گله و شکایتی ندارم. من از مدت

ها پیش خودم را برای پیمودن این راه آماده کردم و اکنون آرام هستم زیرا می دانم که در ۸ ماه مه دیگر امکان زندگی کردن نخواهم داشت.

من قبلاً برای تو نوشتم و از تو خواهش کردم که زیاد ناراحت نشوی. و تو خواستی با طلب عفو و بخشش برای من از مقامات حکومتی، مرا دل داری بدهی، بدون این که از درد و رنج خود برایم صحبت بکنی. این کار تو خیلی زیبا و شایسته بود، زیرا خیلی خوب می دانستم که مصیبت یک مادر هنگامی که بایستی فرزند خود را از دست بدهد چقدر بزرگ است. ولی من هیچ گونه عفو و بخششی را برای خود نمی خواستم. من این را برای تو می خواستم ولی به خوبی می دانستم که چنین امکانی را به من نمی دادند. مادر عزیزم، ولی از آن جایی که من زندگی آلم بار خود را می شناسم و می دانم زندگی دیگری وجود ندارد، در نتیجه در طول محاکمه هم رفتار من با در نظر گرفتن این امر خواهد بود. ولی تو فکر نکن که من دیوانه شده ام، در واقع من نمی توانم رفتار دیگری داشته باشم، زیرا من به آن آقایان نشان نخواهم داد که مرا خورد کرده اند، اگر چه من مرگ را در مقابل چشمان خود می بینم، می خواهم از سه ماه وقتی هم که تا زمان اعدام باقی می ماند، صرف نظر کنم، من یک مرگ فوری را ترجیح می دهم و چنین مرگی طبق نظر من شرافت مندانه تر است.

با این نامه از همه خویشاوندان و آشنایان و دوستان نیز وداع می کنم و به طور ویژه به خاله استی سلام می رسانم، او برای من یک مادر دومی بود و کاملاً جای مادر بزرگ را برای من پر کرده است. و حال مادر بسیار عزیزم، آخرین سال های این زندگی متلاطم را با خاطره من بزی. با قهر به زندگی خود پایان مده، مقاومت کن، تا این که سرانجام بیماری یا پیری بر تو غلبه کند. باز هم می خواهم از تو تقاضایی بکنم، البته اگر امکانش را داری یک لطفی به بهترین دوست من هانس نویه باوئر که با من اعدام خواهد شد، بنما. او بچه بی سرپرستی به جای خواهد گذاشت. اگر امکان داری از این بچه و از مادر او نگه داری کن. مادر عزیزم، من به سختی از تو جدا می شوم، تو به خوبی می توانی این حرف مرا باور نمائی. **مردن به خاطر یک ایده آل خیلی بهتر از مردن در میدان جنگ برای استثمارگران و مخالفان سیاسی است.** باور کن که ترا بسیار دوست داشته ام. وداع
فرزند تو - فرانزی

ما عراقی ها چه می خواهیم ؟

نامه ای از خانمی مسیحی به نام مریم از عراق اشغالی - ۱۸ مه ۲۰۰۵

ما می خواهیم آمریکاییها به خانه شان برگردند. عراق کشور ما است و نه مال آنها.

مع الوصف، آمریکاییها فکر می کنند که عراق مال آنهاست. عراق نه امروز بلکه هرگز مال آنها نخواهد شد، مگر آنکه همه ما را از مرد، زن و کودک بکشند.

ما کودکانمان را برای مقاومت در برابر این اشغال غیرقانونی، غیر اخلاقی و غیر مسیحی، تربیت می کنیم. من مسیحی هستم و شوهرم مسلمان. ما هر دو خواستار خروج آمریکاییها از عراق هستیم. آنها چیزی جز آزار، ناخوشی، فقر و بی حقوقی برای ما به ارمغان نیاورده اند.

ما صدام حسین را دوست نداشتیم. اما اقلاً تحت حاکمیت او ما آب آشامیدنی پاک، بیمارستانهای خوب، غذا در سفره مان، امنیت در کوچه و بازار و در خانه داشتیم و مورد حملات شبانه روزی ارتشهای خارجی نبودیم. تمامی آنچه که امروز داریم در فقر، بیچارگی، ناخوشی و ترس خلاصه می شود. ما هرگز نمی دانیم که نیروهای آمریکایی کی به خانه های ما خواهند ریخت، پول یا جواهرات ما را خواهند زدید، زنان ما را خواهند برد، مردان ما را خواهند زد. کودکان ما را خواهند ترساند.

من در بغداد معلم هستم. ضربه ای روحی که به کودکانمان وارد شده برای نسلها دوام خواهد یافت. این ضربه ای روحی باعث خواهد شد تا کودکان ما از آمریکاییها و انگلیسیها متنفر شوند، اما نسبت به آمریکاییها بیشتر چونکه ما می دانیم که جورج بوش پسر در پشت این تجاوز به عنف نسبت به کشور ما، به مدارس آن، به فرهنگ و مردم آن، قرار دارد.

ما علیه اشغالگری، علیه این تجاوز به‌عنف خواهیم جنگید تا زمانی‌که نفس مان و قطره‌ای از خونمان باقی مانده‌باشد. ما می‌دانیم که برادران و خواهران مسلمان و مسیحی ما در دیگرکشورها به‌ما کمک خواهند کرد تا ما شیطانی که در لباس آمریکائی است از کشور بیرون برانیم. ما می‌دانیم که بسیاری از اسرائیلیها اعم از افراد موساد و مشاورین نظامی در اینجا هستند و می‌کوشند تا نفت ما را، کشور ما را و منابع ما را بزدند. روزی می‌رسد که ما آنها را بیرون کنیم ...

امیدوارم این نامه بعضی‌ها را بیدار کند تا درک کنند ما آمریکائیان را در کشورمان نمی‌خواهیم و ما تمام آنچه که لازم باشد خواهیم کرد تا آنها را بیرون کنیم و ما تا آخرین نفر آنها را بیرون نکنیم، دست از کار نخواهیم شست.

به‌خانه‌تان، به زنان‌تان، به بچه‌هایتان، به عزیزانتان برگردید. در اینجا برای شکنجه کردن و کشتن ما نایستید... شما ناقص خواهید شد، زندگی و حتا روانتان و فامیلهایتان را از دست خواهید داد و ما را در کابوس و مرض ناشی از اورانیوم تضعیف شده گرفتار خواهید کرد و خودتان نیز با احساس گناه از کشتن عراقیها، آنهم به‌خاطر شرارت جورج والتر بوش، تا ابد خواهید سوخت. (به نقل از 11844 = www.uruknet.info_p، ۱۹ مه ۲۰۰۵)